

نقش بازی کردن یا واقعی بودن

خطبه ای از تثبیه 7؛ 6-12



6 «زیرا شما برای یهوه خدایتان قومی مقدسید. او از میان تمامی قومهای روی زمین، شما را برگزیده است تا قومی که گنج اوست باشید. 7 خداوند از این رو دل در شما نبست و شما را برنگزید که از دیگر قوما کثیرتر بودید، زیرا شما از همه قوما کم شمارتر بودید؛ 8 بلکه از آن رو که خداوند شما را دوست می‌داشت و می‌خواست سوگندی را که برای پدرانتان خورده بود، به جای آورد. پس خداوند شما را با دستی نیرومند بیرون آورد و از خانه بندگی و از چنگ فرعون پادشاه مصر، فدیه کرد. 9 پس بدانید که یهوه خدای شما، اوست خدا، خدای امین که عهد و محبت خود را با آنان که او را دوست می‌دارند و فرمانهایش را به جا می‌آورند، تا هزار پشت نگاه می‌دارد، 10 ولی آنان را که از او نفرت کنند سزا داده، هلاک می‌کند. آری، او تأخیر نخواهد کرد بلکه هر که را که از او نفرت کند، سزا خواهد داد. 11 پس فرمانها و فرایض و قوانینی را که من امروز به شما حکم می‌کنم، به‌دقت نگاه دارید. 12 «اگر این قوانین را گوش گیرید و آنها را نگاه داشته، به جای آرید، آنگاه یهوه خدایتان عهد و محبتی را که برای پدرانتان سوگند خورده، با شما نگاه خواهد داشت.

شهره اغداشلو بازیگری است که در سال 1972 و در سن 19 سالگی بایستی در تهران ازدواج می‌کرده است و این تنها چیزی بود که او می‌توانست آن را انتخاب کند. او در آن زمان زندگی دیگری را برای خودش ارزو داشت برای همین او در یک گروه تئاتر شرکت می‌کند و با یک نقاب جدیدی نقش متفاوتی را ایفا می‌کند تا از آن غالب خودش بیرون آید. او نقش خودش را انقدر خوب بازی می‌کند که بعدها یکی از معروفترین بازیگران جهان می‌شود. ولی در واقع او همان دختر 19 ساله قدیم با همان خصوصیات می‌باشد.

ایا زندگی ما مسیحیان یک مقدار شبیه زندگی شهره اغداشلو نمی‌باشد؟ همانطوری که او به استودیو فیلمی رفته و نقش بازی می‌کند ما هم همانطور به کلیسا نمی‌رویم؟ و هفته ای یک بار با یک نقابی در آنجا با دیگران صحبت نمی‌کنیم و نقش بازی نمی‌کنیم؟ شاید گاهی بلند شویم یا زانو بزنیم یا آمین بگوییم و یا سرود بخوانیم و خودمان را با ایمان نشان دهیم. ولی وقتی اینها تمام شود ما هم شبیه دیگران می‌شویم. ما همه در یک کشور زندگی می‌کنیم و به یک چیزهای مشترک نیاز داریم و به یک زبان سخن می‌گوییم. و اگر قصد خرید داشته باشیم ما همه به یک فروشگاه می‌رویم. و یا اگر کار مان را از دست بدهیم باید مثل همه به اداره کار مراجعه کنیم تا برای کرایه کردن یک خانه جدید درخواستی داشته باشیم. ما مسیحیان همانند انسان های دیگر هستیم و نمی‌توانیم بگوییم که ما اخلاق بهتری نسبت به دیگران داریم.

اگر همه اینها درست باشد ادم باید این را سوال کند که ما یکشنبه ها و در محراب چه کاری انجام می‌دهیم؟ چرا من باید این کارها را بکنم در صورتی که فرقی بین ما نیست؟ دیگر باید چه دلیلی داشته باشم تا من به همسایه و خانواده خودم که مسیحی نیستن بگویم که به کلیسا باید بیایند. ایا آنها نیز مثل شهره اغداشلو ارزوی یک دنیای بهتری را برای خود ندارند؟ خطبه امروز به ما می‌خواهد این را بگوید که ما نباید شخصیت مسیحی خودمان را ارزان بفروشیم. همانطوری که ما یکشنبه ها در کلیسا هستیم باید در خانه و محل کار و بین افراد دیگر نیز همانگونه باشیم. موسی نیز در سخنان خودش در انجیل به قوم خودش این جرات را می‌دهد که شخصیت باایمان خودشان را نگه دارند. ما مسیحیان امروزه به شهر کنعان کوچ نمی‌کنیم ولی ما الان در کشوری زندگی می‌کنیم که او بر ما تاثیر می‌گذارد. در کشور ما ادم های زیادی وجود دارند که به این اعتقاد دارند که خدایی وجود ندارد. آنها در این دنیا به خوبی با همه مشکلات و زندگی شان روبه رو می‌شوند و آنها را حل می‌کنند و ما مسیحیان نمی‌دانیم که در این میان چه چیزی مناسب ما می‌باشد. و یا زمانی هم شاید پیش آید که ما از ایمان خودمان نتوانیم صحبت نماییم. اصلیت ایمان نامه هر یکشنبه در کلیسا خوانده می‌شود ولی اصل آن در قلب مان وجود ندارد. که بعد از مدتی ما به این نقطه می‌رسیم که چیز حقیقی دیگری وجود ندارد و همچنین انقدر خدایانی هم وجود دارند که هرکسی برای خودش یکی را انتخاب می‌کند.

و در این صورت فقط این را می‌توان گفت که همه گناه کار هستیم و دیگر نیازی به کمک عیسی نمی‌باشد و همه به این اعتقاد هستند که باید فقط یک ادم خوبی باشند. و هر کسی چیزهای خوب را در خودش پیدا بکند. و همچنین ما دیگر نباید در جهان تاثیرگذار باشیم و فقط باید از زندگی لذت ببریم. و کار اصلی ما این می‌شود که اعمال خوبی انجام دهیم.

خدا باید به ما و به قوم اسرائیل این را گوش زد کند که در این جهان دست قدرتمندی وجود دارد که می تواند این ایمان ناب ما را از ما بگیرد. این قدرت بسیار قوی است زیرا همه چیز را تحت سلطه خودش درمی آورد. این قدرت همانند یک آبی است در یک آکواریوم که هر ماهی که در آن قرار دارد تحت تاثیر او می باشد. و حتی اگر او بخواهد سعی هم نکند نمی تواند از آنجا فرار کند. عیسی به پدر آسمانی این دعا را می کند که: من به تو دعا نمی کنم که تو این قدرت را از این دنیا دور کنی...

ما باید در این دنیا زندگی کنیم نه اینکه ما نسبت به این دنیا تغییر کنیم. حال چگونه است اگر انسانی همانند یک ماهی در آکواریوم با دنیای اطرافش یکی شود و همانطور بماند؟ دو خطایی وجود دارد که ما مسیحیان می توانیم آن را انجام بدهیم. یکی اینکه ما مسیحیان خودمان را در یک قلعه ای قرار بدهیم و جهان اطراف مان را برای خودمان تقسیم کنیم. و در این حالت ما در یک جای خیلی دور نسبت به دیگر انسان ها قرار می گیریم و مابین ما و آنها یک دیوار بلندی قرار می گیرد. این مسیحیان همانند یک گاو نری هستند که در میدان گوبازی قرار دارند و در مقابل همه چیز جبهه می گیرند. این افراد سعی می کنند که تمام اعمال انسان ها را زیر ذره بین بگیرند و همه چیز را موشکافانه دریابند. و با چیزهای ظاهری زندگی کار دارند. آنها در مورد یک مسیحی اینگونه می گویند که یک مسیحی نباید به دیسکو برود و خودش را ارایش نمی کند و لباس متفاوتی می پوشد. اغلب این افراد شروع به اینگونه سخن گفتن می کنند: یک مسیحی باید... ما از زمان های قدیم تا به الان می توانیم همچین آدم هایی را ببینیم. نکته خوب این است که آنها خود واقعی شان هستند ولی نکته بد این است که آنها نظر همه را به خودشان جلب میکنند و نه به خدا. آنها اغلب میگویند که به من نگاه کن من یک جور دیگر هستم. و یک ایمان متفاوتی دارم. اینگونه افراد همیشه به دنیا میخندند. ولی قافل از این هستند که آنها هم یک آدم گناهکاری از همین دنیا هستند.

ولی یک نوع دیگری هم وجود دارد و این نوع مسیحی همانند یک گاو وحشی در یک میدان گوبازی نمی باشند که به روی همه چیز جبهه گرفته باشند بلکه آنها همانند یک افتاب پرست هستند. شما می دانید که یک افتاب پرست چگونه رفتار می کند اگر او بر روی یک برگ سبز بشیند همانند آن رنگ می شود و اگر هم او بر روی برگ قهوه ای بشیند باز رنگ او به قهوه ای تغییر می کند. اگر اطرافیان این مسیحیان الکل بنوشند آن مسیحیان نیز الکل می نوشند. و اگر همه بر ضد دولت ناسزا بگویند آنها هم این کار را می کنند. و یا اگر همه طرفدار یک دیکتاتور باشند آنها هم این کار را می کنند. از زمان های دور مسیحیان زیادی بودند که خودشان را در این لباس مخفی می کردند و از اینگونه دولت های غیر خدایی حمایت می نمودند. کلام خدا می خواهد به ما این را بگوید که ما در یک دنیای بی تفاوت زندگی نمی کنیم. و این یک دنیای معمولی برای زندگی کردن نیست زیرا شیطان در آن تا زمان های دراز نفوذ دارد. و این به این معنی است که ما توسط او همواره و سوسه می شویم تا از ایمان ناب خودمان فاصله بگیریم و خودمان را همرنگ جماعت کنیم. اگر اینگونه باشد ما نباید بی تفاوت در این دنیا زندگی کنیم بلکه باید به هر چیزی در این دنیا با نگاه انتقادی نگاه کنیم. و برای همین یهودی های زیادی بودند که در آن زمان در معبد زندگی می کردند تا خودشان را با دنیای اطراف شان وقف ندهند. در این مکان ما یک جزیره و یک اقیانوس می بینیم که آدم می تواند در آنجا از نفوذ های دنیا در امان بماند. آیا ما همچین اقیانوس ها و جزیره هایی را می شناسیم؟ آیا ما کلیسا را می توانیم جایی بنامیم که خدا با کلامش ما را حمایت می کند؟ آیا ما می دانیم که ما توسط غسل تعمید به یک جهان دیگر راه پیدا کرده ایم و دیگر بچه های عیسی هستیم نه بچه های این دنیا؟ آیا می دانیم که مسیحی بودن یعنی چه؟ و اگر ما بخواهیم با یک غیر مسیحی حرف بزنیم می توانیم به او بگوییم که یک مسیحی یعنی چه و چرا خوب است که دیگران هم یک مسیحی بشوند؟

خیلی ساده این سوال پرسیده شد که یک مسیحی بودن و زندگی کردن در این دنیا یعنی چه؟ اگر ما بخواهیم همه چیز را جدا بکنیم و یا ما بخواهیم همانند افتاب پرست هم رنگ جماعت بشویم، اینگونه ما نمی توانیم بگوییم که یک مسیحی هستیم. ای راه دیگری هم وجود دارد؛ آن زمان این سوال را قوم یهود از موسی پرسید و او جواب داد: ما نمی توانیم این را بگوییم که ما انسان های متفاوتی هستیم، زیرا ما بچه های خدا هستیم و از لحاظ اخلاقی بهتر هستیم. و همچنین ما دانایتر و قوی تر هستیم. بلکه موسی می گوید که ما کوچکترین و ضعیف ترین حتی هستیم. و فقط یک چیز است که ما را متفاوت می سازد که آن را خدا اینگونه می گوید: شما ها بچه های من هستید بخاطر اینکه من شما را دوست دارم. محبت خدا به فرزندانش تنها دلیلی است که می توان گفت که آن قوم هنوز وجود دارد. محبت خدا در همه حال بر من اشکار می شود و من می توانم او را اینگونه دعا کنم: ای خدا کمک کن. محبت خدا طوری من را در بر می گیرد که من میتوانم آن را در همه جا حتی در یک کشور دیگر که یک زبان دیگری دارد حس کنم هر چند که سرزمین همه ماها در جای دیگری می باشد. و انقدر خدا با محبت خودش به من لطف داشته که من فقط می توانم این محبت را به همه نشان بدهم و از آن همه جا صحبت کنم. و من دیگر در خانه خودم نمی شینم و نمی گویم که من چه کارهای خوبی انجام داده ام و چه چیزهای خوبی دارم. نخبیر وقتی که من این محبت را دریافت می کنم باید آن را در خدمت دیگر انسان ها بگذارم. من این را می دانم که خدا من و دیگران را دوست دارد. او دوست دارد که دیگران انجیل را بشنوند و به سوی او بیایند. برای همین او دوست دارد که ما در این دنیا بمانیم تا زمانی که این دنیا باقی است.

در این دنیا همیشه خطرات و ریسک های زیادی را ما می بینیم. در این زمانی که من با این آدم ها در این دنیا صحبت می کنم چیزهای خیلی بدی رخ می دهند که این ریسک خیلی بالایی را به همراه دارد که مثل دیگر مردم زندگی بکنم. و این برای ما سخت است که با داشتن محبت خداوند به سوی یک آینده روحی پاک حرکت کنیم.

ولی این خدا است که ما را از خود ستایشی و تاریک دنیا شدن محافظت می کند. آمین